

آخرین گفت‌وگوی ریچارد رورتی

ایران، هابرماس و من

ترجمه‌ی کاوه شجاعی

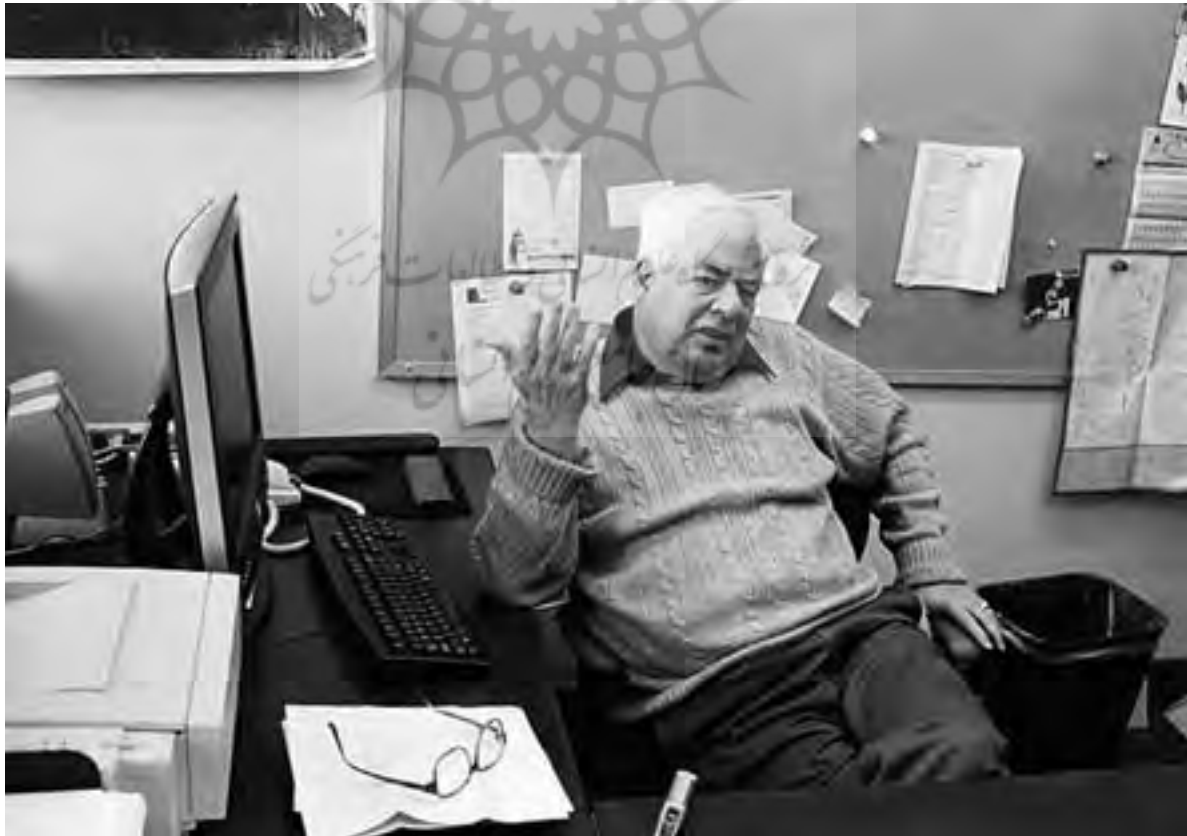
ماجرای غریبی است. خبر درگذشت ریچارد رورتی فیلسوف نام‌دار آمریکایی در روزنامه‌های ایرانی هم‌زمان و شاید زودتر از روزنامه‌های آمریکایی چاپ می‌شود و حتی در مواردی روزنامه‌نگاران ایرانی صفحات بیشتری را به مرگ او اختصاص می‌دهند و از هموطنانش جلو می‌زنند. و این دیگر حتماً از بازی‌های روزگار بوده که بخش مهمی از آخرین مصاحبه‌ی رورتی پیش از مرگ به ایران اختصاص داشته است. به هر روی، رورتی را در غرب به خاطر تلاشش برای پل زدن بر شکاف میان سنت‌های فلسفه‌ی اروپایی و آمریکایی می‌شناسند و کتاب اصلی او را «فلسفه و آینه طبیعت» می‌دانند که در سال ۱۹۷۹ منتشر شد.

رورتی در دانشگاه استنفورد تدریس می‌کرد و هنگام مرگ در کالیفرنیا ۷۵ سال داشت. این گفت‌وگو دو هفته پیش و توسط دنی پاستل انجام شده و قرار است در شماره جدید نشریه‌ی پراگسیو منتشر شود. پاستل سردبیر ارشد سایت اوپن دموکراسی و نویسنده‌ی کتابی در مورد بحران مشروعیت در ایران است.

● احساسات راجع به استقبال گرم ایرانیان از آثار شما چیست؟ شما را در سال ۲۰۰۴ برای سخنرانی به تهران دعوت کردند و آن‌جا با علاقه‌ی مردم روبه‌رو شدید. اخیراً هم در کالیفرنیا با اکبر گنجی روزنامه‌نگار ایرانی دیدار کردید و او با شما گفت‌وگویی بلند انجام داد. من در ماه مارس در کتاب‌فروشی‌های تهران با تعداد زیادی از کتاب‌های شما روبه‌رو شدم و البته مقالات فراوانی هم در موردتان منتشر شده بود. نظرتان در این باره چیست؟

وقتی به تهران سفر کردم از این که شماری از آثارم به فارسی ترجمه شده و ایرانی‌ها من را خوانده‌اند شگفت‌زده شدم. تردید داشتم که مباحثاتی این چنین جزئی میان فیلسوفان آمریکایی و اروپایی (که من هم در آن درگیر بوده‌ام) این چنین برای دانشجویان ایرانی جذاب باشد. اما بازخوردهای سخنرانی‌ام درباره‌ی «دموکراسی و فلسفه» برایم روشن کرد که آن‌ها واقعا به موضوع علاقه دارند.

وقتی به من گفتند که دیگر فیلسوفی که در تهران در موردش زیاد بحث می‌شود یورگن هابرماس است نتیجه گرفتم که بهترین توضیح برای علاقه‌ی مردم به آثار ما دیدگاه مشترکمان درباره‌ی آرمان‌شهر سوسیال دموکراتیک است. در این آرمان‌شهر تعداد زیادی از فعالیت‌ها لزوماً با عضویت در اجتماع مذهبی معنا پیدا می‌کنند.





در عصر جدید و طبق دیدگاه ما اگر کسی بخواهد با جدیت وارد امور سیاسی شود باید گونه‌ای نو از میهن پرستی را جدی بگیرد که در اتحاد با دیگر شهروندان و داشتن امیدهای مشترک برای آینده کشور تعریف می‌شود و حالا در یک سیستم حکومتی مذهبی مانند ایران، از دیدگاه روحانیت، هویت ملی توسط سنن مذهبی تعریف و تعیین می‌شود. شاید دانشجویان ایرانی به این تفاوت‌ها علاقه پیدا کرده‌اند. به هر صورت به نظر من باید به جایی برسیم که در هر جامعه‌ای (مذهبی و غیرمذهبی) نیروهای اجتماعی به نوع رابطه‌ی دیگران با خدا احترام بگذارند. عقاید من درباره‌ی این مسائل و امدار تفکرات هابرماس

بعد از یازدهم سپتامبر روشن شد که راست سیاسی تلاش خواهد کرد تروریسم جهانی را جایگزین کمونیسم کند تا هم از امنیت ملی محافظت شود و هم بتواند نهادهای سیاسی دموکراسی‌های قدیم را تضعیف کند

و جان دیویی است. دیویی در اولین دهه‌های قرن بیستم به آمریکایی‌ها کمک کرد فرهنگی را به وجود آورند که در آن عقیده‌ی پرشور به نهادهای دموکراتیک جای‌گزین دینداری مسیحی شده است؛ علاوه بر این، مردم آمریکا در طول این سال‌ها به اصلاح دائمی در آن نهادها امیدوار بوده‌اند. به اعتقاد پاپ بندیکت شانزدهم تنها جایگزین برای مذهب، نسبی‌گرایی و بی‌ریشگی است اما هابرماس می‌گوید نوعی تازه از همبستگی میان مردم که در عصر روشنگری در اروپا به وجود آمده جایگزین آن نقش به‌خصوص مذهب در جامعه شده است.

پاپ اخیراً گفته که فرهنگی در اروپا توسعه یافته که دارای تناقضی بنیادی نه فقط با مسیحیت که با تمام مذاهب و سنت‌های اخلاقی انسانیت است. اما دیویی و هابرماس به او جواب می‌دهند فرهنگی که در عصر روشنگری شکل گرفت تمام قسمت‌های ارزشمند مسیحیت را حفظ کرد.

غرب در طول ۲۰۰ سال گذشته از هم نپاشیده چون به «توافق آزاد شهروندان در اجتماعی دموکراتیک» بیش از هر منبع معنوی دیگری احترام گذاشته است. من فکر می‌کنم این تغییر در چشم‌انداز، بزرگترین پیشرفتی بوده که در سراسر تاریخ غرب صورت گرفته است. من در تهران با دانشجویان صحبت کردم و شمار زیادی از آنها تحت تاثیر نوشته‌های هابرماس بودند. به اعتقاد من آنها به همراه متفکرانی چون گنجی و جهاننگلو می‌توانند روزی ایران را در مرکزیت جریانی قرار دهند که عصر روشنگری اسلامی را به وجود آورد.

● شما به امید و تلاش مردم آمریکا برای اصلاحات در نهادهای دموکراتیک اشاره کردید. فکر می‌کنید نهادهای دموکراتیک ما در حال حاضر به چه اصلاحاتی نیاز دارند؟ سه سال پیش شما گفتید که ما در حال حرکت به سمت چیزی به نام «پسا دموکراسی» هستیم. اگر قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ این سوال را از من می‌پرسیدید پاسخ همان چیزی بود که سال‌ها گفته بودم: این نهادها باید به متوازن کردن فرصت‌های زندگی برای کودکان فقیر و کودکان غنی کمک می‌کردند. ما می‌توانستیم بعد از پایان جنگ سرد این رویکرد سنتی سوسیال دموکراسی را تبلیغ کنیم.

با این حال بعد از یازدهم سپتامبر روشن شد که راست سیاسی تلاش خواهد کرد که «تروریسم جهانی» را جایگزین «کمونیسم» کند تا هم از امنیت ملی محافظت شود و هم بتواند نهادهای سیاسی دموکراسی‌های قدیم را تضعیف کند. عنوان مقاله‌ی من که توسط سردبیران نشریه‌ی «بررسی کتاب لندن» به «پسا دموکراسی» تغییر یافت در اصل «ضد تروریسم و وضعیت امنیت ملی» نام داشت.

در زمان چاپ آن مقاله (آوریل سال ۲۰۰۴) من از این می‌ترسیدم که دولت بوش که حمایت مردم را پشت سر خود داشت در محدود کردن آزادی‌های مدنی موفق شود. من می‌ترسیدم که یازدهم سپتامبر آمریکا را به «مجموعه‌ی نظامی صنعتی» تبدیل کند و دولت آمریکا قدرت را از هر راهی در مشت خود بگیرد.

من پیش‌بینی کرده بودم اگر تروریست‌ها تنها یک سلاح هسته‌ای به اندازه‌ی چمدان را در شهری غربی منفجر کنند، نهادهای دموکراتیک نابود خواهند شد. اگر چنین ماجرای رخ بدهد، سازمان‌های امنیتی در دموکراسی‌های غربی می‌توانند به راحتی قدرت را تصاحب کنند و شبیه گشتاپوی زمان هیتلر یا کا.گ.ب. در دوران اتحاد جماهیر شوروی شوند.

البته حالا دولت بوش توسط افکار عمومی آمریکا طرد شده و افتضاح عراق می‌تواند دولت‌های آینده‌ی اروپایی را در دنباله روی از رهبری آمریکا مردد کند. با این حال من هنوز فکر می‌کنم پیامد تروریسم اتمی پایان دموکراسی است و نمی‌دانم چگونه باید علیه این خطر اقدام کرد. دیر یا زود یک گروه تروریستی یازدهم سپتامبر را در مقیاسی بسیار بزرگتر تکرار خواهد کرد. من تردید دارم که نهادهای دموکراتیک در برابر فشار بعد از این فاجعه بتوانند مقاومت کنند.

● عادلانه است که بگوییم در چند سال گذشته شما کمی بیشتر به چپ متمایل شده‌اید؟ من از این روند آگاه نبوده‌ام و کنجکاوم بدانم چرا این گونه به نظر رسیده است. وقتی اخبار مربوط به حمله به برج‌های دوقلو را شنیدم اولین فکرم این بود: وای! خدایا! این واقعه برای بوش مانند آتش سوزی پارلمان آلمان در ۱۹۳۳ برای هیتلر است.

من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که جمهوری خواهان بعد از دوران انتخاب ریگان این چنین حریص، بی‌پروا و خودسرسر شوند. دیدگاه من درباره‌ی جنگ علیه تروریسم همانند دیگر چپ‌ها بود: حمایت از جنگ علیه طالبان در افغانستان و مخالفت با اشغال عراق.

در امور سیاست داخلی من هنوز مدافع گرفتن مالیات بیشتر از ثروتمندان و تقسیم پول میان کارگران هستم. با ملی سازی ابزار تولید مخالفم. در امور فرهنگی، در مورد حقوق هم‌جنس‌گرایان قبلاً دیدگاه‌های کهنه پرستانه‌ای داشتم و حالا این‌ها تغییر کرده است. بقیه‌ی بخش‌های تفکر من همانند گذشته است!